

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«کما لا ريب في عدم قيامها بمجرد ذلك الدليل مقام ما أخذ في الموضوع علي نحو الصفتية من تلك الأقسام، بل لابد من دليل آخر علي التنزيل.»

بعد از اینکه مرحوم آخوند اقسام قطع موضوعي و اقسام قطع را بيان فرمودند وارد اين بحث می شوند که آیا امارات و طرق قائم مقام قطع می شوند یا خير؟ فرمودند شکی نیست در اینکه امارات و طرق قائم مقام قطع طريقي محض می شوند. يعني در مواردی که قطع طريقي محض را طريق الي الواقع و حجت می دانیم، اماراتی مثل خبر واحد نیز قائم مقام قطع می شود و اثر قطع که عبارت از معذريت و منجزيت است بر خبر واحد مترتب می شود.

قيام امارات مقام قطع موضوعی صفتی

آیا امارات و طرق با همان دلیلی که دلالت بر حجیت این امارات دارد، می تواند جایگزین قطع شود؟ همان دلیلی که دال بر این است که خبر الواحد حجة، آیا همان دلیل می تواند خبر واحد را قائم مقام قطع موضوعي وصفي کند؟ يعني اگر در یک موردی ما یقین داریم که شارع در لسان دلیل قطع را اخذ فرموده است آن هم بنحو قطع موضوعي وصفي که خود صفت «القطع بما انها صفة نفسانية»، این مطلوب شارع و ملحوظ نظر شارع است، شارع وقتی قطع موضوعي صفتي را محور قرار می دهد؛ مثلاً می فرماید: «اذا قطعت بغصبية هذا المكان، فلا تصل فيه». قطع موضوعي را بعنوان صفتيت ملاک قرار داده است؛ يعني شارع می گوید من چون این حالت نفساني براي تو عارض شده است را ملاک قرار می دهم. این صفت نفساني، موضوع براي حکم من می شود. آیا آن دلیلی که خبر واحد را حجت قرار می دهد مثل آیه نبأ، یا هر دلیل دیگری که خبر واحد را معتبر نموده است، خبر واحد را بعنوان حجت، بطوري که قائم مقام قطع موضوعي وصفي نیز بشود، حجت قرار می دهد یا خير؟

مرحوم آخوند می فرماید امارات جایگزین قطع موضوعی صفتی نمی شود چون شارع وقتی خبر واحد را حجت قرار می دهد، این را بعنوان طريق الي الواقع حجت قرار داده است، بعنوان یک طريق ناقص، طريقي ظني الي الواقع معتبر قرار داده است، در حالی که قطع موضوعي وصفي را عرض کردیم کاری به واقع ندارد بلکه شارع نظر به این صفت نفساني قطع دارد. بعبارة الاخری مرحوم آخوند می فرماید شارع خبر واحد که حجت قرار داده بعنوان طريق الي الواقع و ترتيب آثار قطع بر این خبر واحد، يعني همانطوري که «القطع منجز و معذر»، خبر واحد هم منجز و معذر است، منجزيت و معذريت کاری به این صفت نفساني انسان ندارد، مربوط به آثار واقع و مطابقت و عدم مطابقت با واقع است؛ پس بنابراین خود آن دلیلی که خبر واحد را یا اماره دیگر را حجت قرار می دهد خود آن دلیل نمی تواند و عاجز است از اینکه بگوید خبر واحد در موارد و در ادله ای که نیاز به قطع موضوعي وصفي داریم قائم مقام چنین قطعی شود.

قیام امارات مقام قطع موضوعی کشفی

قطع موضوعی کشفی قطع موضوعی است که در موضوع دلیل اخذ شده است و شارع جنبه‌ی کاشفیت از واقع را ملاک قرار داده است. در اینکه آیا امارات قائم مقام قطع موضوعی کشفی می‌شوند؟ بین مرحوم آخوند و مرحوم شیخ انصاری خلاف است.

مرحوم آخوند می‌فرمایند به نظر ما اماره جای قطع موضوعی کشفی واقع نمی‌شود چرا که در قطع موضوعی کشفی مسأله کاشفیت الی الواقع مطرح است اما خصوصیتی که شارع در موضوع قرار داده است که قطع باشد این حالت در اماره نیست، شارع فرموده «إذا قطعت بخمریة شیء فیجب علیک الاجتناب»، قطع را در موضوع دلیل اخذ کرده است. آنگاه وقتی یک قیدی در موضوع دلیل اخذ شده باشد در هنگام نبود آن، احکام آن موضوع نیز مترتب نمی‌شود.

مثال روشن‌تری عرض کنیم، وقتی می‌گوییم «الدم نجس»، موضوع نجاست را دم قرار داده‌اید یعنی نجاست مترتب می‌شود بر اینکه این شیء خون باشد. اگر این شیء خون نبود فرض کنید جای این دم رنگ خون گذاشتیم اینجا حکم «نجس» بر آن رنگ مترتب نمی‌شود. اگر در حکم شهادت، قطع موضوعی کشفی را شارع محور قرار داده شده است، بالاخره غیر از لحاظ کاشفیت الی الواقع جنبه‌ی موضوعیت که کنار نمی‌رود. این در موضوع قرار گرفته یعنی باید قطع پیدا کنیم.

منتها شارع می‌گوید اگر قطع پیدا کردی من این قطع شما را بلحاظ کشف از واقع، موضوع برای این دلیل قرار می‌دهم، پس اگر قطع نباشد موضوعی وجود ندارد. خبر واحد نمی‌تواند جای قطع موضوعی کشفی قرار بگیرد، همانطور که در آن مثالی که عرض کردم رنگ خون نمی‌تواند جای خون بنشیند، خبر واحد هم نمی‌تواند جای قطع بنشیند. چون قطع در خود موضوع اخذ شده است. لذا مرحوم آخوند می‌فرمایند خبر واحد و همچنین سایر امارات معتبره قائم مقام قطع موضوعی کشفی واقع نمی‌شوند.

نظر شیخ انصاری

مرحوم شیخ می‌فرمایند به نظر ما امارات قائم مقام قطع موضوعی کشفی قرار می‌گیرند. دلیل مرحوم شیخ، ادعای اطلاق است، شیخ می‌فرمایند وقتی که شارع می‌گوید «خبر الواحد حجة»، شارع می‌خواهد خبر واحد را در همه آثار نازل منزله‌ی قطع قرار دهد؛ یعنی شارع می‌فرماید شما وقتی قطع دارید آثاری که بر آن مترتب می‌شود مترتب می‌کنید، حال از «خبر الواحد حجة»، شارع مقصودش این است که می‌خواهد بفرماید: «ایها الناس من در شریعت خودم خبر واحد را قائم مقام قطع قرار می‌دهم». یعنی آن احتمال خلاقی که در ظن وجود دارد من شارع آن را الغاء نمودم؛ مثلاً وقتی ظن پیدا می‌کنید نماز جمعه واجب است، یعنی هفتاد درصد می‌گویید نماز جمعه واجب است و سی درصد احتمال خلاف می‌دهید، شارع وقتی می‌فرماید: «خبر الواحد حجة»، می‌خواهد بفرماید: «من در شریعت خودم این مقدار احتمال خلاف را کأن لم یکن تلقی می‌کنم و این مقدار از احتمال خلاف را القاء می‌کنم». در نتیجه خبر واحد را قائم مقام قطع در ترتیب همه آثار قرار می‌دهد، ادعای اطلاق شیخ این است؛ یعنی همه‌ی آثار بر این خبر واحد مترتب است، تمام آثاری که بر قطع مترتب است بر خبر واحد هم مترتب است.

اشکال آخوند به مرحوم شیخ

مرحوم آخوند این مطلب را نمی‌پذیرند، می‌فرمایند اگر شارع بخواهد این کار را انجام دهد معنایش این است که دو لحاظ الی و استقلالی متنافی را نموده باشد، چرا که شارع اگر بخواهد خبر واحد را بعنوان «کشف عن الواقع و طریق الی الواقع» قائم مقام قطع قرار دهد معنایش این است که برای خبر واحد، لحاظ الی نموده است؛

یعنی شارع همانطور که قطع آلت و کاشف از واقع است، خبر واحد را هم بعنوان آلت و طریق الی الواقع مورد لحاظ قرار می دهد و اگر بخواهد خبر واحد را به جای قطع قرار دهد و موضوع دلیلش باشد، باید به خبر واحد مثل سایر موضوعات، لحاظ استقلالی کند، در سایر موضوعات نیز موضوع ملحوظ باللحاظ الاستقلالی است؛ به عنوان مثال شارع دم را تصور می کند، خود دم بالاستقلال، حکم نجاست را برای آن می آورد، اگر قطع در موضوع یک دلیلی قرار بگیرد معنایش این است که شارع این قطع را بعنوان لحاظ استقلالی قرار داده است.

بنابراین مرحوم آخوند می فرماید وقتی شارع می خواهد خبر واحد را نازل منزله ی قطع قرار دهد، تنزیل، مُنْزَل و مُنْزَل علیه داریم، شارع می خواهد مُنْزَل را که خبر واحد است، می خواهد تنزیل منزله قطع کند، اگر بخواهد بلحاظ طریقت تنزیل کند باید در تنزیلش لحاظ آلیت داشته باشد، اگر بخواهد بلحاظ قطع موضوعی تنزیل کند، باید در تنزیلش لحاظ استقلالیت کند و این امکان ندارد در یک لحاظ واحد با یک صدق العادل با یک دلیلی که خبر واحد را حجت قرار می دهد، یک دلیل تاب و تحمل بیش از یک لحاظ را ندارد. یا باید لحاظ آلی کند یا لحاظ استقلالی. لذا جمع میان این تنزیلین امکان ندارد.

بله اگر شارع یک عنوان عامی بیاورد که قدر مشترک بین این دو تنزیل و قدر مشترک بین این دو تنزیل و لحاظ باشد اشکالی ندارد، اما ما چنین عنوان عامی را نداریم. این خلاصه جوابی است که مرحوم آخوند از شیخ می دهد.

توضیح عبارت

«کما لا ریب فی عدم قیامها»، شکی نیست این «کما» صورت دوم است، صورت اول قطع طریقی محض را بیان فرمودند که ریبی نیست که خبر واحد قائم مقام قطع طریقی محض می شود، کما اینکه ریبی نیست در عدم قیام امارات، «بمجرد ذلك الدلیل»، یعنی بمجرد آن دلیلی که دال بر اعتبار اماره است، قائم نمی شود. «مقام ما أخذ فی الموضوع»، مقام آن قطعی که در موضوع أخذ شده، «علي نحو الصفیة»، بر نحو صفتی، یعنی قطعی که شارع صفت قائم به نفس بودن آن را لحاظ می کند، می گوید من از این لحاظ خطاب می کنم، تو در درون خود قطع پیدا کردی، کاری به واقع ندارم، بما اینکه این صفت در درون تو پیدا شد، اگر قطع پیدا کردی مثلاً اینجا غصب است نماز بخوان.

«من تلك الأقسام»، از اقسام قطع موضوعی، «بل لابد من دلیل آخر علی التنزیل»، بلکه آن دلیلی که دال بر اعتبار اماره است کافی نیست، اگر دلیل دیگری بر تنزیل بیاید آن اشکالی ندارد، «فإن قضیة الحجیة والاعتبار»، مقتضای حجیت و اعتبار، «ترتیب ما للقطع»، ترتیب آنچه برای قطع، «بما هو حجة»، بعنوان اینکه حجت است، «من الآثار»، ببینید وقتی شارع می گوید: «خبر الواحد حجة»، یعنی خبر واحد را جای قطع «بما هو حجة» قرار می دهد. می گوید همانطور که قطع حجت است این را هم حجت قرار می دهیم. قطع بما هو حجة چه آثار معذرت و متجزیت دارد، بر این خبر واحد هم همان آثار مترتب می شود، مقتضای حجیت و اعتبار «ترتیب ما للقطع» بعنوان اینکه حجة و بعنوان اینکه «طریق الی الواقع» آثار بر آن مترتب شود. «لا ما له بما هو صفة و موضوع»، بعنوان اینکه این صفت نفسانی است و موضوع است به این عنوان نیست. یعنی وقتی می گوید: «صدق العادل»، خبر عادل را عمل کن، نه به این عنوان که جای قطع صفتی قرار بگیرد، «ضرورة أنه كذلك»، یعنی ضرورة أن القطع، «كذلك»، یعنی بعنوان صفییت و موضوعیت، «یكون كسائر الموضوعات والصفات»، مانند سایر موضوعات و صفات است؛ سایر موضوعات و صفات این آثار واقع که منجزیت و معذرت باشد بر آن مترتب نمی شود. سایر موضوعات و صفات خود موضوع بما اینکه این یک موضوعی است و این یک صفتی است دخالت دارد. مانند دم که به عنوان مثال بیان کردیم بعنوان یک موضوع و صفت دخالت دارد، رنگ نمی تواند قائم مقام آن باشد، اینجا هم قطع بما هو موضوع و صفة دیگر جنبه ی طریقت و حجیت آن کنار می رود، می شود مانند سایر موضوعات و هیچ موضوعی جای موضوع دیگر نمی نشیند.

«و منه قد انقذ عدم قیامها»، از همین عدم قیام، «منه» یعنی اعم از قیام الامارة مقام موضوعی وصفی، روشن می شود عدم

قیام اماره، باز «بذاك الدلیل»، این را مرحوم آخوند تکرار می‌کند یعنی الان محور بحث ما این است که شارع با آیه‌ی نبأ آمده خبر واحد را حجت قرار داده، با صدق العادل خبر واحد را حجت قرار داده است، ما می‌خواهیم ببینیم به خود همین دلیل حجیت آیا خبر واحد جای قطع موضوعی می‌نشیند یا نه؟

و «الا» حالا فرض کنید در باب شهادت، شارع اول در یک دلیلی قطع موضوعیه وصفی را بیاورد، شارع می‌فرماید اگر قطع پیدا کردید که زید سرقت کرده است می‌توانید شهادت دهید، این قطع موضوعی وصفی است، حال در یک دلیل دیگری شارع بگوید اگر بینه هم بر سرقت قائم شد می‌توانید شهادت دهید، اگر شارع در دلیل دیگری اماره یا بینه را جای قطع موضوعی وصفی قرار داد، مشکلی ندارد. اما مشکل در دلیل عام است که آیا دلیل عام بر حجیت امارات می‌تواند خبر واحد را جای قطع موضوعی وصفی یا کشفی قرار دهد؟

«مقام ما أخذ في الموضوع علي نحو الكشف»، مقام آنچه در موضوع أخذ شده بنحو کاشفیت، «فإن القطع المأخوذ بهذا النحو»، قطع موضوعی کشفی، یعنی آن قطعی که در موضوع دلیل أخذ شده و شارع جنبه‌ی کاشفیت الی الواقع را مورد نظر قرار داده است، «في الموضوع شرعاً»، به این نحو در موضوع شرعاً، «كسائر ما لها»، سایر آن عناوینی که برای آن عناوین «دخل في الموضوعات» است «أيضاً»، «فلا يقوم مقامه شيء»، مقام این قطع موضوعی شیئی قائم نمی‌شود.

در توضیح مطلب عرض کردم بالاخره درست است که در قطع موضوعی کشفی، شارع جنبه‌ی صفتیت را لحاظ نکرده و جنبه‌ی کاشفیت را مورد عنایت قرار داده است، اما موضوعی بودن آن که از بین نمی‌رود؛ وقتی موضوعی بودن آن محفوظ است قطع مانند سایر موضوعات می‌شود؛ یعنی قطع هم مانند دم می‌شود که در این عبارت «العدم نجس»، دم موضوع است همان طور که چیز دیگری قائم مقام دم نمی‌شود، در ما نحن فیه نیز قطع چون موضوعی است و در موضوع أخذ شده لا یقوم مقام این قطع «شيء بمجرد حجّيته»، یعنی حجیت آن شیء، شیئی بمجرد حجیت‌اش؛ مثل خبر واحد به مجرد حجیتش قائم مقام آن نیست، «أو قیام دلیل علی اعتباره»، که در بعضی از نسخه‌ها «أو» دارد و در بعضی از نسخه‌ها «واو» دارد اگر «واو» باشد تفسیر برای حجیت است یعنی شیء به مجرد حجیت آن شیء و به مجرد قیام دلیل بر اعتبار آن شیء، اگر «أو» باشد که در بعضی از نسخه‌های «أو» دارد به مجرد «حجّيته»، یعنی به مجرد حجیت مطلق، حجیت مطلق یعنی همان ظن مطلق.

آنگاه «أو قیام دلیل علی اعتباره» می‌شود ظن خاص، بین ظن مطلق و خاص، ظن خاص آن است که دلیل خاص بر اعتبار آن داریم اما ظنی که از راه مقدمات انسداد باشد از آن تعبیر به ظن مطلق می‌کنیم و دلیلش عام است. بنابراین اگر «أو» باشد به مجرد حجّيته، یعنی من باب الظن المطلق، و قیام دلیل، یعنی «دلیل خاص علی اعتباره»، یعنی من باب ظن الخاص. «ما لم یقم» پس به مجرد دلیل حجیت نمی‌توانیم بگوییم خبر واحد جای این قطع موضوعی بنشیند، «ما لم یقم دلیل علی تنزیله و دخله فی الموضوع کدخله»، مادامی یک دلیل دیگری، دلیلی خاص، «ما لم یقم دلیل»، یعنی دلیلی غیر از دلیل حجیت، دلیلی بر تنزیل آن شیء قائم نشود و دخل آن شیء در موضوع، «کدخله» یعنی کدخل خود قطع، عرض کردم در باب قطع به شهادت و مشهودبه شارع فرمود اگر بینه هم قائم شد من این بینه را مثل آن قطع موضوعی کشفی می‌دانم؛ یا مثلاً فرض کنید شارع بگوید «العدم نجس»، در یک دلیل دیگر بگوید «لون الدم نجس»، یعنی لون را هم مثل خود دم قرار دهد، لکن به مجرد آن دلیلی که می‌گوید خبر واحد حجت است، قائم مقام قطع موضوعی کشفی نمی‌شود.

«و توهّم»، این توهّم، متوهمش مرحوم شیخ انصاری است که حالا مرحوم آخوند با اینکه شاگرد مرحوم شیخ بوده بعضی از بزرگان می‌گویند که مناسب نبود اینجا کلمه توهّم را در مورد استادش بکار ببرد. عرض کردیم شیخ انصاری قائل است که امارات قائم مقام قطع موضوعی کشفی می‌شود. به بیان اینکه «کفایة دلیل الاعتبار الدالّ علی إلغاء احتمال خلافه»، دلیل اعتبار که دلالت بر إلغاء احتمال خلاف دارد کفایت می‌کند و دلالت بر «جعل» یعنی جعل آن طریق، «بمنزلة القطع من جهة كونه موضوعاً»، هم از جهت اینکه قطع موضوع است، «و من جهة كونه طریقاً»، هم از جهت اینکه قطع طریق است.

اینجا عین عبارت شیخ را مرحوم آخوند نیاورده است، شیخ در کتاب رسائل ادعای اطلاق می‌کند، می‌فرماید دلیل که اماره را حجت قرار می‌دهد و اماره را نازل منزله‌ی قطع قرار می‌دهد «مطلقاً»، یعنی فی‌کونه موضوعاً و فی‌کونه طریقاً. هم در جهت موضوع بودن می‌گوید خبر واحد مثل قطع است، همانطور که قطع، موضوع برای حکمی ممکن است قرار بگیرد، خبر واحد هم می‌تواند موضوع باشد. هم در جهت طریق بودن، «فیقوم» آن طریق مقام قطع، یا «فیقوم» آن دلیل، مقام قطع طریقاً باشد یا موضوعاً.

شیخ ادعای اطلاق می‌کند. این در ذهن‌تان باشد که دلیل حجیت خبر واحد، خبر واحد را مطلقاً جای قطع قرار می‌دهد. آخوند می‌فرماید «فاسد» این توهّم «جداً»، چون «فإنّ الدلیل الدالّ علی إلغاء الاحتمال»، آن دلیلی که احتمال را الغاء می‌کند، آخوند می‌فرماید تا اینجا را ما قبول داریم، الغاء می‌کند اما، «لا یکاد یفیّ إلاّ بأحد التنزیلین»، کفایت نمی‌کند و تحمل ندارد مگر احد التنزیلین را، یعنی یا خبر واحد را نازل منزله طریق بودن قطع قرار دهد یا خبر واحد را نازل منزله‌ی موضوع بودن قطع قرار دهد، دلیل تحمل اینکه خبر واحد را نازل منزله‌ی هر دو جهت قرار دهد این «لا یکاد یفیّ»، کفایت نمی‌کند مگر به یکی از دو تنزیلین، یعنی یا خبر واحد نازل منزله‌ی طریق بودن قطع یا خبر واحد نازل منزله‌ی موضوع بودن. چراکه «حیث لا بدّ فی کلّ تنزیلٍ منهما»، در هر تنزیلی، «منهما» یعنی من التنزیلین، «لا بدّ من لحاظ المنزل والمنزل علیّه»، باید یک منزل و یک منزل علیّه داشته باشیم.

بعبارة اخري تنزیل یک معنای ربطی دارد، یعنی دو طرف می‌خواهد، یک منزل و یک منزل علیّه، مثل اینکه در یک قضیه‌ای می‌گویند حکم بین موضوع و محمول معنای ربطی دارد، نسبت بین موضوع و محمول دو طرف می‌خواهد، یک طرف موضوع و یک طرف محمول است، تنزیل نیز معنای ربطی دارد و دو طرف لازم دارد، «ولحاطهما فی أحدهما»، لحاظ این دو تنزیل در یکی از این دو «آلیّ، و فی الآخر استقلالیّ»، آنجایی که شارع خبر واحد را جای قطع من حیث الطریقیة قرار می‌دهد شارع برای منزل و منزل علیّه لحاظ آلی کرده است. «لحاطهما» یعنی لحاظ منزل و منزل علیّه، لحاظ منزل و منزل علیّه در یکی از این دو تنزیلین «آلیّ و فی الآخر استقلالیّ»، جایی که شارع می‌خواهد خبر واحد را من حیث الموضوع قرار دهد، منزل و منزل علیّه را لحاظ استقلالی کرده است، آن جایی که طریقی است یعنی طریق الی الواقع است، پس آلت می‌شود اینجا جای موضوع بودن قرار می‌گیرد، موضوع بودن یک لحاظ استقلالی دارد. در موضوع هر قضیه‌ای متکلم وقتی می‌خواهد موضوع قضیه را تصور کند، استقلالی تصور می‌کند. مستقلاً موضوع و محمول را تصور می‌کند، پس اگر قطع بعنوان موضوعیه هم باشد لحاظ آن استقلالی می‌شود، پس لحاطهما یعنی لحاظ منزل و منزل علیّه، «فی احد التنزیلین آلیّ»، جایی که جنبه‌ی طریقیّت در کار باشد «و فی آخر استقلالیّ» آنجایی که جنبه‌ی موضوعیت باشد. چون «بداهة أنّ النظر»، شارع جایی که نظر بر حجیت شیء و تنزیل شیء منزلة القطع دارد، «فی طریقیته»، شارع نظر بر طریقیّت آن می‌کند، «فی الحقیقة»، در حقیقت «إلی الواقع ومؤدّی الطریق»، به مضمون طریق نه خود طریق، «مؤدّی الطریق» عطف به واقع است.

«و فی کونه بمنزله فی دخله فی الموضوع»، فی کونه عطف به «فی حجّیته» است یعنی «أنّ النظر فی حجّیته فی طریقیته» مسأله واقع است و فی کونه عطف به حجیت است یعنی «نظر فی کونه شیء بمنزله» یعنی به منزله‌ی قطع فی دخل آن شیء در موضوع «إلی أنفسهما» است، إلی أنفسهما متعلق به نظر است یعنی نظر در جایی که مربوط به خود موضوع بودن است «إلی أنفسهما»، یعنی خود شیء و قطع یعنی منزل و منزل علیّه إلی أنفسهما خودشان ملحوظ بلحاظ استقلالی هستند.

پس این روشن شد جایی که جنبه‌ی حجیت و طریقیّت الی الواقع دارد شارع نظر به خود طریق ندارد، بلکه نظر به واقع و به مؤدای طریق دارد؛ اما جایی که نظر موضوع بودن است نظر به خود شیء است و کاری به واقع ندارند. پس دو نظر است یکی آلی و یکی استقلالی، شارع هم یک تنزیل که بیشتر نکرده، فرموده «صدق العادل»، این صدق العادل را یا لحاظ آلی کرده پس در جنبه‌ی حجیت قائم مقام قطع است یا جنبه‌ی استقلالی کرده پس در جنبه‌ی موضوعیت قائم مقام قطع است، «و لا یکاد یمکن الجمع بینهما»، جمع بین این دو لحاظین امکان ندارد.

«نعم لو كان في البين ما بمفهومه جامع بينهما»، بله اگر یک دلیلی داشته باشیم مفهومی جامع بین طریق و موضوع باشد، یعنی عنوانی باشد که هم شامل طریقت شود و هم شامل موضوعیت، «يمكن أن يكون دليلاً علي التنزيلين»، و حال آنکه «والمفروض أنه ليس».

ما چنین دلیلی که یک مفهوم جامعی بین طریقت و موضوعیت باشد نداریم. «فلا يكون دليلاً علي التنزيل إلا بذاك اللحاظ الآلي»، پس دلیل بر تنزیل نمی‌شود مگر به لحاظ آلی، یعنی به لحاظ اینکه همان طوری که قطع حجة طریق الی الواقع، اماره هم همینطور است، «فيكون» این طریق، طریق یعنی همان اماره و خبر واحد، «حجة موجبة لتنجز متعلقه»، موجب تنجز متعلق، «وصحة العقوبة علي مخالفته»، و موجب صحت عقوبت بر مخالفت این طریق، «في صورتی إصابته وخطئه»، در دو صورتی که اصابه کند و خطا کند، «في صورتی إصابته» مربوط به تنجز است. یعنی این طریق منجز است، آنجایی که این طریق مطابق با واقع باشد، مثل قطع و این طریق موجب صحت عقوبت است آنجایی که مخالف با واقع در آید، چون «بناءً علي استحقاق المتجرى»، این «بناءً» مربوط به «خطئه» است، یعنی اینکه اگر طریقی مخالفت با واقع است خبر واحد می‌گوید نماز جمعه واجب است، فرض می‌کنیم در واقع نماز جمعه واجب نیست، اگر این شخص با این طریق مخالفت کرد ما می‌گوییم استحقاق عقوبت دارد، بناء بر اینکه متجری استحقاق عقوبت دارد در بحث تجری عرض کردیم مسأله‌ی تجری اختصاص به قطع ندارد.

اگر انسان با یک حجتی چه قطع باشد چه خبر واحد و اماره و بیّنه، مخالفت کرد و فرض کنیم آن حجت هم مطابق با واقع نباشد این متجری می‌شود و نظر مرحوم آخوند هم این شد که متجری عقاب دارد. «أو» عطف به «ذاك» است، «أو بذلك اللحاظ الآخر الاستقلالي»، تنزیل یکی از این دو را قابلیت دارد یا به لحاظ آلی و یا به لحاظ استقلالی به لحاظ هر دو نمی‌شود، وقتی منزل را نازل منزله‌ی منزل علیه در لحاظ استقلالی قرار دادیم، نتیجه‌اش منجزیت و معذرت است، «فيكون مثله قطع في دخله قطع في الموضوع»، و در ترتیب «ما له»، آنچه برای قطع است.

ترتیب بدهیم آنچه برای قطع است، «عليه» یعنی بر این طریق که نازل منزله‌ی قطع شده، «من الحكم الشرعي»، بیان برای «ما له» است. حکم شرعی که بر قطع مترتب می‌شود آن را بر این طریق مترتب کنیم، بنابر اینکه بگوییم اینجا لحاظ استقلالی است. پس جمع بین اللهاظین امکان ندارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين